

تبدیل به قائمیت ملت در تمامیتش شد. قیامت اسلامی که باب میخواست ، تبدیل به رستاخیز خود آگاهی ملت ایران در فرهنگ ایران شد. این جنبش ، نقطه گشت ملت ایران از اسلام ، به فرهنگ ایران گردید. در جنبش اسلامهای راستین ، که صد سال پس از باب ، رویداد و روی میدهد ، مرجعیت تأویل قرآن ، دارد همگانی میشود. هر کسی حق دارد ، خود را مرجع نهائی تأویل قرآن کند. هر کسی ، فرهنگ ایران را که در نهادش هست ، با افسون تأویل ، از آیات قرآن ، جادو و استخراج میکند. هر کسی ، حق دارد ، باب و قائم و پیامبر خدا بشود ، و اسلام را با مرجعیت خودش ، نسخ کند. نبوت خاصه ، نفی ، و نبوت عامه آغاز شد. همه ملت ، نا آگاهانه به خود حق تأویل میدهد ، یعنی خود را برابر با محمد میگذارند ، و هر کسی امروزه ، نه تنها اسلام خودش ، بلکه دین خودش را دارد. همه مردم ، بنیادگذار دین تازه خود میشوند. این همان یافتن تخم سیمرغ در ژرفای هر انسانست ، که نبوت عامه نیز تبدیل به الوهیت عامه میشود. نسخ که معرب واژه « نسك » است ، به معنای نوشوی و نوسازیست. نسخ کردن ، لغو و باطل کردن يك قانون و نظام گذشته نیست ، بلکه حق بنیادگذاری قانون و نظام تازه است. تأویل ، يك از روند های گسستن و بریدن از قرآن است. با دادن حق تأویل به همه ، و همگانی شدن حق تأویل ، همه حقانیت دارند خود را مرجع تأویل تازه از قرآن بکنند. این همان زنده شدن گوهر سیمرغی در فرهنگ ایرانست که هورقلیای شیخ احمد احسانی باشد ، و هورقلیا یکی از اصطلاحات مهم همان « بانگ نای » بود. با این اصطلاح ، گوهر سیمرغی ایرانیان ، بیان تازه ای یافت. هور ، اگر به تحفه حکیم موعمن مراجعه شود ، دیده میشود که نام سروکوهیست (ابهل = اوه + آل) که این همانی با سیمرغ دارد ، و هوره ، نام فارسی خبازيست که گل خپری = هیره باشد که همان ایره و ایر است که رام میباشد و به معنای جویندگی است ، و پیشوند نام « ایران » میباشد ، و معربش همان واژه « خیر » است. پس

هور قلیا ، همان افشره نای است که از سر باسیمرغ میآمیزد و از سر نو میشود . این بازیابی « هور قلیا » که نهاد و گوهر سیمرغی هر انسانست که باید از سر از خاکسترش بیا خیزد و پرواز کند . همین واژه است که پیشوند « کلیچه » است که همان کلید باشد و نام قرص ماه و خورشید نیز هست و بویژه به ماه شب چهاردهم که هلال ماه کلیچه سیم گفته میشود (سیم ، به معنای جفت و یوغ و پیوند دو اصل به همست) و هلال ماهست که این همانی با رام = هیر = ایر دارد . این رام که ماه شب چهاردهم باشد و کلید همه چیزها در جستجو و آزمایش در تاریکی تجربیات است ، یکی از چهار بخش گوهر انسانست . و همین « کل » ، پیشوند همان قلندر = کلندر شده است که از مفاهیم بزرگ عرفان و به ویژه مولویست . قلندر که معرب همان « کلندر » است ، مرکب از « کل + اندر » است . پسوند « اندر یا در » ، همان پیشوند « دروای = اندروای » است که نام « رام » میباشد . فقط « کل » ، جانشین « وای = وی » شده است . این کل ، همان گر (مانند شاد غر) یا کر (مانند کرنا) و گل (مانند گلشاه = کیومرث) است ، و همه یک تصویرند که معنای اصلیشان ، نی است . قلندر ، همان رام است ، که این همانی با خزم = شاده = فزخ = سیمرغ دارد . قلندری ، به روش رام و خزم (هلال ماه + ماه) زیستن است .

سیمرغ و کیمیا و مقام قلندری وصف قلندرست و قلندر ازو بری ..

نی بیم و نی امید ، نه طاعت نه معصیت

نی بنده ، نی خدای ، نه وصف مجاوری

عجزست و قدرتست و خدائی و بندگی

بیرون ز جمله آمد این ره چو بنگری

راه قلندری ، ز خدائی برون بود در بندگی نیاید و نه در پیمبری

در فرهنگ خرمدینان ، خدا ، قدرت نبود تا با عجز و بندگی انسانها و مخلوقات کار داشته باشد ، اینست که در مقولات « بندگی و پیامبری و طاعت و معصیت » نمیگنجد . همچنین واژه « کلیواژ » که پیشوند کلی دارد ، به زغن گفته میشود

، و این مرغیست که در نقوش برجسته مهرابه های میترائیان ، پرتو آفتاب (بیش) را برای میترا میآورد ، که همان نقش جبرئیل نزد الله و همان نقش کبوتر (روح القدس) را نزد پدر آسمانی بازی میکند .

در این بررسی ها مقصود آنست که برابری ماه با نی ، چگونه همه تصویر جهان بینی این فرهنگ را مشخص میسازد . برشمردن این واژه ها ، به خاطر آنست که مفاهیم لازم را بیابیم تا معنای زندگی و اجتماع و سیاست و دین را مشخص سازیم . از جمله این واژه های مهم ، واژه « مزنا » است که به معنای « مز + نا = نای ماه » است . نای مانند گز ، واحد اندازه بود ، و ماه ، خدای اندازه و اندازه گیر یا پیمانان گیر بود . تخم همین ماه بود که گوهر انسان شمرده میشد . انسان ، از تخمی که ماه با نگاهش در زهدان زن ، میافشاند ، پیدایش می یافت . پس انسان همان مزنا بود . معرب این واژه مزنا ، میزان و مظنه است . در گوهر انسان ، میزان و نیروی ارزیابی و ارزشگذاری بود . یکی از نامهای دیگر ماه ، لوخن است که لوخنا باشد . در واقع به معنای نای نای است که اصل همه نای ها و اصل همه جشن ها و بزمها باشد . در کردی به جشن و سور خرمن ، خه رمن لوخانه (لوغانه) میگویند . لوخ همانند دوخ ، به معنای نای است . لوخ در کردی به معنای خوشه خشک نی است . از اینجا میتوان دید که خرمن در اصل با خوشه نی (بشن یا گیسوی نی) کار داشته است . و معانی دیگر این واژه در لوغان و لوقه باقیمانده است . لوغان به معنای بزم و سرور است و لوغانه ، انعام دادن به شادی خرمن آماده شده است . لوقاندن ، هروله کردن است و لوقه ، هروله است ، و این لی لی کردن ، همان لی لی کردن به دور کعبه است . معنای دیگر لوق (بنا بر سنگلاخ) عشقه یا پیچه است که نام خود سیمرخ = سن است . پس لوخنا ، به معنای نای عشق ، سورنا = شهنا = شادغر است . پس دیده شد که از تصویر « نای بودن ماه » ، هم مدنیت (مادونات) پیدایش می یابد ، هم اصل اندازه و اندازه گیری (مزنا = میزان) نهاده میشود ، و اصطلاح پروتاگوراس یونانی در لاتین homo

menzura است . و واژه menzura همان ماه است . و این نشان میدهد که اندیشه اصالت انسان و « انسان به کردار اندازه همه چیزها » در یونان نیز بر شالوده تصویر ماه پیدایش یافته است و پروتاگوراس فقط آنرا انتقال به مفهوم فلسفی داده است . پس از آنکه در این بررسی ، برابری ماه با نای روشن گردید ، بیشتر به چهره های دیگر تصویر ماه می پردازیم .

انسان ، وجودیست کیهانی که از گوهر همه خدایان سرشته شده است

مغز = مزگا = نای ماه

مغز میاندیشد = مغز ، نی مینوازد + مغز ، شهد میتراود
ماهپر (در بلوچی) = موی سر = (سر = ماه) + (مو = پر)
سر = بهرام ، موی سر = ارتا فرورد (خزم)
انسان ، گوهریست آمیخته
از کیهان (= از خدایان)

انسان، وجودیست کیهانی

(نه قومی + نه اّمتی + نه نژادی + نه ملی + نه طبقاتی)

ماه بوختار

در ماه نیایش و در ستایش ماه (اساطیر و فرهنگ ایران ، عقیقی) دیده میشود که ماه ، ماه بوختار نامیده میشود ، و یا بوختاری به او داده شده است . برای اینکه این متون ، در راستای نخستینش فهمیده شوند ، باید این که ماه و یا سایر ایزدان را اورمزد آفریده است ، و یا این صفت و خویشکاری را اورمزد به آنها داده است ، حذف گردد ، تا خود آنها ، اصالت نخستین را پیدا کنند . موبدان زرتشتی ، خدایان زمان (سی روز ماه) را بدین ترتیب می پذیرند که آنها را گماشته و آفریده اهورامزدا میکنند . یهوه و الله و پدر آسمانی ، هیچ خدائی را در کنار خود نی پذیرند و طبعاً همه را نفی و طرد کرده و نابود میسازند . شیوه فرهنگی ایران ، چنین امکانی را نمیداد . به ویژه که زرتشت نزدیک به ده تا از این خدایان را سرودهای خود نام برده است . اینست که این خدایان همه بنامهای ایزدان یا امشاسپندان از اهورامزدا آفریده و به همان کار سابقش گماشته میشوند . در واقع ، اصالت از آنها گرفته میشود ، و درست اینها در همین اصالتشان هستند که فرهنگ اصیل ایران را چشمگیر میسازند . دیده میشود که بوختار به رهاننده ، یا بهره دهنده ترجمه میگردد . این ترجمه ها ، تحریف و مسخسازی تصویر ماهند ، و هردو معانی دست دوم این اصطلاح هستند که جانشین معنای اصلی شده اند . این واژه بوخ + تر یا بوخ + ترا بوده است که به معنای سه بوق یا سه نای ، یا همان سننا = سیمرغ بوده است . معانی بوخ = بوغ = بوق = بوک بخوبی باقی مانده است . در کردی ، بوک به معنای عروس و الاله (کولاله سوره) و عروسک چوبی و گل مژه است . بوک بوکینه ، عروسک بازی است . بوکه سه ما که ره ، نوعی عروسک

خیمه شب بازی است . این معانی نشان میدهد که عروسک و خیمه شب بازی رابطه با اسطوره آفرینش از ماه = سیمرغ ، داشته اند . در فارسی به ماه ، عروس عدن (= ادونای = آدینه = زُهره) گفته شده است . عروس جهان و عروس ارغنون زن ، زُهره = رام میباشد . از اینجا میتوان این همانی هلال ماه را با زُهره یا رام بخوبی دید . به عروس ، سنه هم گفته میشود که همان « سه نای = سننا = سنه = سین = سیمرغ » باشد .

یا زُهره و ماهست در آمیخته باهم یا سرو روانست زگلزار رسیده
تازه و خندان نشود گوش و هوش تا زخرد ، در نرسد راز نو
این بکند زُهره که چون ماه دید او بزند چنگ طربساز نو
چو زُهره مینوازم چنگ عشرت شب و روز ای قمر از شیوه تو

خواهی که مه و زُهره ، چون مرغ فرود آید

زان می که به کف داری يك رطل ببالا ده

(تصاویر زن رقصنده و سیمرغ باهم در این کتاب ، بیان همین این همانی ماه و زُهره ، یا خرم و رام باهمست)

از توام ای شهره قمر درمن و در خود بنگر

کز اثر خنده تو ، گلش خندنده شدم

زُهره بُدم ماه شدم ، چرخ دوصد تاه شدم

یوسف بودم زکنون یوسف زاینده شدم

سال سال ماست و طالع طالع زُهره است و ماه

ای این عیش و طرب حدی ندارد ، تن بزن

در فارسی ، بوك ، به معنای آتش گیره + و چاهیست که غله در آن پنهان کنند . مادینه ، آتش گیره است . چاهی که غله در آن انباشته میشود ، همان زهدان است ، و ماه ، جایی بود که همه تخمهای جهان به آن برمیگشتند (گنج عروس) و عروس جهان را آبستن میکردند . از این رو بوگان به معنای بچه دان و زهدان است . و بوق به قول برهان قاطع ، سفید مهره میباشد ، و آن

چیزیست که در حمامها و آسیاها و هنگامه ها نوازند ، که همان صور و نفیر میباشد . و بوقیصا ، شجرة البق = یا درخت بغ یا شجرة الله است که همان درخت بسیار تخمه در میان دریا بوده است . در ترکی (سنگلاخ) معانی دیگر آن نگاه داشته شده است . بوغاز و بوغوز ، به معنای آبستن + گلو و حلقوم است (که همان نای است) ، بوغا هم به گاو و هم به گاومیش نر گفته میشود . در کردی هم مانگ هم ماه است و هم گاومیش . بوغ ، دیگست . دیگ ، نماد زهدان بوده است . بوگر و بوگور ، تهیگاه است . و بوغدای ، به معنای گندم و برج سنبله است . بوغدایتو ، همان هما (= سیمرخ) است . بوغور داق ، خوشه تازه سر زده است . واژه « بوغدایتی » را که هما و همین خداست ، میتوان به دو گونه از هم برید یا « بوغ + دایتی » که به معنای خدای نی نواز است و یا « بوغدا + دایتی » که به معنای خدای خوشه یا خوشه خداست ، و هر دو درست میباشند . علت هم اینست که تخمدان و خوشه (تخم) باهم برابر نهاده میشود . از همین بررسی کوتاه نمودار میشود که ماه بوختار ، به معنای ماه دارنده سه نای ، یا ماه دارنده سه خوشه ، یا ماهی که سه تا یکتاست (سه اصل آفریننده) ، و ماهی که دارای گاو سه خوشه است .

مغز = مزگا = نای ماه

مغز میانندیشد = مغز ، نی مینوازد + مغز ، شهد میتراود

ماهپر (دریلوچی) = موی سر = (سر = ماه) + (مو = پر)

سر = بهرام ، موی سر = ارتا فرورد (خرم)

انسان ، گوهریست آمیخته از کیهان (= از خدایان)

انسان ، وجودیست کیهانی

(نه قومی + نه امّتی + نه نژادی + نه ملی + نه طبقاتی)

از همان واژه « مغز » انسان ، میتوانیم ، پیوند انسان را ، با ماه و آسمان و

سپهرها و سیارات کشف کنیم ، که یکایک در اشعار مولوی بازتابیده شده اند . اندیشیدن و طبعاً بینش ، افشرد شدن شیره نی ، یا بانگ نایست . اینست که ماه = نای = بینا . بینا که نی باشد ، همان بینندگیست . بینائی ، همان بوئیدنست ، چون بینی هم ، درست همین واژه است . بوئیدن ، در این فرهنگ ، معنای « شناختن بطور کلی » را داشته است ، و تنها با بینی (راه نفس کشیدن) ، به معنای « حس بویائی » کار نداشته است . انسان ، با دیدن و چشیدن و بسودن و شنیدن هم میشناخته ، و طبعاً می بوئیده است . در بندهشن ، بخش چهارم (پاره ۳۳) دیده میشود که « روان .. با بوی در تن است : شنود ، بیند و گوید و داند » . واز همین پاره میتوان این همانی بو و روان را با فروهر = ارتا فرورد دید ، چون « روان = بو » به فروهر که اصلش هست باز میگردد . در پاره بعدی ، روان جانوران = بو ، به رام باز میگردد . رام که دختر خرم است با خرم این همانی دارد . رام ، خدای هنرهاست ، و در هنگام زاده شدن از خرم = سیمرغ (رجوع شود به سه تصویری که در کتاب آمده است) میرقصد . رقصان ، زاده میشود . وشتن ، به وجود آمدن است . بوی در ترکی به شنبلیله (در عربی ، حلبه = آل به) گفته میشود . و شنبلیله ، گل دی به دین است که روز ۲۳ است که همان خرم میباشد . و در شاهنامه ، سیمرغ ، فراز سه درخت خوشبو ، آشیانه دارد . بوئیدن ، به دیدن (بینائی) و شنیدن و گفتن و دانستن اطلاق میشود . بخوبی دیده میشود که این دو جزء رام + فروردین (ارتا فرورد = فروهر) باهم در گوهر انسان ، اصل هنرها و شناخت و گویندگی هستند . و سپس دیده خواهد شد که رام ، این همانی نیز با گردن (گرد نای) دارد و نای گلو هست . پس رام ، بخودی خودش این همانی با « نای » داده میشده است . واژه « مغز » ، در اصل « مزگا » است . مزگا ، به معنای « نای ماه » است . چون « گا » و « گاه » و « گات » و « گاس » و « کاس » و « گاز » همه از یک ریشه اند ، و در اصل ، به معنای نای = زهدان هستند ، و کار برد آن به معنای « جا » نیز از آنجا میآید که در این فرهنگ ، مکان را « فضای خالی از

چیزها « نمیدانستند ، بلکه هر نقطه ای از فضا ، زهدان و اصل آفرینندگی بود . خود واژه « جا = جیناک = جین + آک = زهدان با تخم » نیز همین معنا را میدهد . پس مکان = گاه ، زهدان و نای بود . از هر « جانی » از جهان ، بانگ نای و بانگ جشن بلند بود . اینست که گاه ، امروزه نیز ، هم معنای مکان ، و هم معنای زمان ، و هم معنای موسیقی دارد . این سه برآیند ، از هم جدا ناپذیر بودند . همه جهان ، همیشه ، باهم ، مینواختند و میآفریدند . جا که همان جیناک باشد مرکب از دو واژه گین + آک هست ، و این گین همان قین و قینه است که خوازمی به « دختر جوان خنیاگر و رامشگر » ترجمه میکند . این واژه پیشوند همان جینواد است که موبدان زرتشتی آنرا تبدیل به « پُل عبور مردگان » کرده اند . در حالیکه ، به معنای « وصال و عروسی با خَرم = فَرخ = شاد » بوده است . گاه همان گاس در کردیست ، که به معنای « سردادن آواز » است . گاسی ، صداست . گاسن ، میدان وسط آبادیست . برای اجتماع مردم ، در وسط آبادی یا میدانگاه شهر ، نفیر و کرنا نواخته میشده است . این همان واژه « گاتا » است که سرودهای زرتشت باشند . و گاسان در ویس و رامین ، در اصل معنای نی نواز داشته اند که سپس در دوره اشکانیان به همه رامشگران اطلاق میشده است . و واژه « ماهپَر » در بلوچی که به موی سر گفته میشود ، چون موی ، برابر با همان برگ و گیاه و نی است . و موی سر ، پر و برگ و نای ماه است . در شاهنامه بارها میتوان دید که انسان ، سرویست که فرازش هلال یا ماه است . این تناظر را ما امروزه در راستای دیگری میفهمیم . اندامهای انسان ، متناظر با ساختار سپهر و سیارات هستند . ولی در اصل چنین نبوده است . انسان ، از اندامها و اجزائی ساخته شده است که از کیهانند و این اندام و اجزاء ، ویژگی « آمیزندگی » دارند . از این رو مرگ ، نیست ، چون در آنی که مرگ نامیده میشود ، این اندام و اجزاء ، با اصلشان در کیهان ، بلافاصله (بی بریدگی زمان) میآمیزند . آمیختن ، روند عشق ورزیست . مرگ ، روند عشق ورزی اندام و اجزاء انسان با سراسر کیهانست . با آنکه موبدان

زرتشتی کوشیده اند ، این اندیشه بنیادی را حذف کنند ، ولی رد پای آن بخوبی باقیمانده است . مثلا در بندهشن (بخش چهارم ، پاره ۳۳) پس از شمردن اجزاء انسان می‌آید که « .. بدان روی چنان آفریده شد که چون مردم میرند ، تن به زمین ، جان به باد ، روان به فروهر پیوندد ، تا روان ایشان را توان میراندن نباشد » . تناظر ساختار انسان با کیهان ، باقیمانده اندیشه ، کیهانی بودن گوهر انسانست . و چون این اندامها و اجزاء ، ویژگی « آمیزندگی » دارند ، در مرگ ، بلافاصله با اصلهای خود می‌آمیزند . البته این روند ، تنها در واقعه « مرگ » روی نمیدهد ، بلکه این « آمیختن با اصلها که با آسمان و کیهان یا باخدایان باشد ، یک روند همیشگی در سراسر زندگیست . در دیدن ، در بوئیدن ، در شنیدن ، در شنیدن ... انسان با کیهان یا با خدایان می‌آمیزد . انسان ، خدایان را در چیزها ، می‌بوید و میشنود و می‌بیند و می‌چشد . در خواب نیز انسان با کیهان می‌آمیزد . از این رو ست که مثلا در کردی ، هاون به معنای روعیا است ، چون انسان در خواب با آسمان (= هاون) می‌آمیزد . به همین علت ، روعیا ، یک بینش حقیقی بود . همینسان ، خیال فوق العاده اهمیت داشت . از این رو خیال که در اصل همان « خوال = خولیا » میباشد ، به معنای « تخم و شیره سیمرغ ، یا اصل زایمان = اصل آفرینندگی است . خو ، شبنم و عرق چیزست . خو ، صرع و دیوانگیست . خوا ، هم به معنای خدا + نمک و خندیدن است . به همین علت به سیمرغ = خواجه = تخم یا شیره « جه » ، یا « خوالیگر » میگفتند ، چون آشیز ، با شیره = آش = آشه چیزها کار دارد . یا تجربیات ژرف انسان ، یا پیدایش عواطف عالی یا عشق ، یا آنچه دیوانگی نامیده میشد ، همین « آمیختن گهگاه » با کیهان ، با سپهر یا با خدایان است . اینها ، تشبیهات نبود . انسان در حالاتی ، راه آمیختن با خدایان و با سپرها و سیارات را دارد که این همانی با خدایان دارند . انسان ، در شنیدن موسیقی (نوای نای) با ماه و زُهره و کیوان و مشتری (خرم) می‌آمیزد . اینست که اندیشه و رفتار انسانهم ، گفتگو و همپرسی با کیهان یا با خدایانست

همانسان خدایان و کیهان با نواختن موسیقی ، به انسانها ، پیام (پیغام = به معنای ترانه نای است) میدهند ، برای انسانها جشن میسازند . خدایان رامشگران ، جشن جهانی هستند . این همانندی که مردمان با سپهر آسمانی گردان دارند(در گزیده های زاد اسپرم ، بخش ۳۰) همانندی گوهر و سرشتی بوده است و این همانندی ، استوار بر اصل « آمیزندگی » اندام و اجزاء انسان با سپهرها و خدایان و کیهان « بوده است . همه اندام و اجزاء انسانها ، با کیهان و خدایان ، عشق میورزند و با آنها جشن میگیرند . کاستن این روند آمیزندگی و پیوند عشقی و جشنی ، به مفاهیم همانندی و تناظر ، که در الهیات زرتشتی انجام پذیرفته است ، کل معنای فرهنگ خرمدینان و طبعاً فرهنگ اصیل ایران را از بین برده و نفی کرده است . انسان در فرهنگ اصیل ایران ، وجودیست کیهانی ، نه قومی و ایلی ، نه ملی ، نه طبقاتی ، نه نژادی ، نه آمتی (وحدت مردمان در اثر ایمان به کسی یا آموزه ای) . با پذیرش اصل آمیزندگی اجزاء و اندام انسان ، متون بندهشن و گزیده های زاد اسپرم و روایات فارسی و مینوی خرد و دینکرد ، در باره ساخت مردمان و همانندی آنها با بخشهای آسمان و کیهان ، برآیندهای دیگر پیدا میکنند ، و ناگهان فرهنگ اصیل ایران ، در باره تصویر انسان و اجتماع و زندگی چشمگیر و برجسته میگردد ، که بررسی آن را به طور گسترده به فرصتی دیگر وامیگذارم . در اینجا فقط ، به یاد آوری چند نکته بس کرده میشود . مثلاً درباره همین مغز انسان که خود معانیش « مزگا = نای ماه یا ماه نی نواز » است ، پس از آنکه گزیده های زاد اسپرم آنرا همانند ماه می شمارد میآورد که (بخش ۳۰) « مغز به ماه نیازمند شد ... که چون ایزد ماه در هنگام درخشیدن ، به سبب سرشت درست ، مغزها را افزون کند ... در میان اباختران - سیارات - اندرونی ترین لایه را دارد . » این ارتباط ماه با مغز ، و اینکه ماه در درخشیدن (نگرستن) مغز را میافزاید ، رد پائی بسیار مهمست ، چون « افزودن » در این فرهنگ ، معنای ژرفتر در راستای آفریدن داشته است که ما امروزه در واژه «

افزایش « نداریم . امروزه عقل با روشنی خورشید ، در ارتباط آورده میشود ، در حالیکه در اینجا « اندیشیدن با ماه ، در ارتباط آورده شده است . » علت آنست که ماه ، شب افروز و بیننده در تاریکیست . بینش در تاریکی ، بینش استوار بر جستجو و آزمودن است . پس گوهر مغز ، همان گوهر ماهست که در جستن و آزمودن ، به بینش میرسد . مغز (=مزگا) انسان ، همان سرشت ماه را دارد که میدانیم مرکب از چهاربخش است : ۱- بهمن ۲- رام (یافروهر) ۳- ماه ۴- گوش (یا باد) . اینها همان چهار پر ، یا چهار بال بخش سیمرغی هر انسانی هستند . هر انسانی ، با این چهار پرش که میتواند به آسمان پرواز کند ، امکان پیوند یابی همیشگی و مستقیم با ماه دارد . یکی نگریستن ماه به انسان و نگریستن (نگاه کردن) انسان به ماه ، و دیگری چرخیدن و رقصیدن با ماه با شنیدن نوای ماه ، سپس این همانی یافتن انسان با ماه میگردد ، که به آن « دیوانگی که از واژه دی ساخته شده و دی = شب افروز = یا ماهست » یا « مانیاق » اطلاق میشود . انسان ، آکنده از ماه (مانیاق = مان + آک) ، آکنده از جان و تخم ماه میگردد .

یکی ماهی همی بینم ، برون از دیده ، در دیده

نه او را دیده ای دیده ، نه او را گوش بشنیده

به دم (بدم=نوا، به نفس آوردن) در چرخ میآری فلک را و گردون را

چه باشد پیش افسونت یکی ادراک پوسیده

درخشیدن ماه ، و تابش ماه ، همان چهره نمودن ماه و نگریستن ماهست

یارب چه کسست آن مه یارب چه کسست آن مه

کز چهره ، بزد آتش در خیمه و در خرگه

شطرنج همی بازد (عشقبازی میکند) با بنده و این طرفه

کاندر دو جهان شه او ، وز بنده بخواهد شه

او جان بهار انست جانهاست در ختانش

جانها شود آبستن ، هم نسل دهد هم زه

آن مه که زبیدائی در چشم نمی آید
 جان از مزه عشقش بی گشن ، همی زاید
 عقل از مزه بویش و زتابش آن رویش
 هم خیره همی خندد هم دست همی خاید

ماه دیدم ، شد مرا سودای چرخ آن مهی نی کو بود بالای چرخ
 تو ز چرخ ، باتو میگویم زچرخ ورنه این خورشید را چه جای چرخ؟
 زهره را دیدم همی زد چنگ دوش ای همه چون دوش ما ، شبهای چرخ
 جان من با اختران آسمان رقص رقصان گشته در پهنای چرخ
 در فراق آفتاب جان بین از شفق پر خون شده سیمای چرخ
 سرفروکن یک دمی از بام چرخ تا زخم من چرخها در پای چرخ
 سنگ از خورشید شد یاقوت و لعل چشم از خورشید شد بینای چرخ
 ماه خود بر آسمان دیگرست عکس آن ماهست در دریای چرخ
 من آن ماهم که اندر لامکانم مجو بیرون مرا ، در عین جانم
 ترا هر کس بسوی خویش خواند ترا من جز بسوی تو نخوانم

این ماه = مغز (مزگا) درونی ترین بخش سپهر و انسانست . بدینسان نگریستن
 به ماه ، شنیدن نوای رقص ماه و رقصیدن با ماه ، چیزی جز به درونی ترین و
 ژرفترین بخش خود ، نیست . آن ماه ، مارا به ماه درون میکشاند .
 اینها خدایانی هستند ضد خشم (ضد تجاوز و غلبه خواهی و آزار) که جان را
 در هر شکش مقدس میدانند .

انسان ، مرغ چهاربریست که در هنگام این همانی یافتن با ماه و آسمان ، به راز
 آسمانها و راز جان و زندگی پی میبرد ، چون در زهدان ماه (= مانگ) است که
 مانگ = گاو میش = جانان = اصل همه زندگی = گوسپند تخمه هست . از این رو
 مانگ ، هم معنای ماه ، و هم معنای گاو میش را دارد . و در نای یا زهدان
 ماهست که این اصل جانها یا گاو ، برمیخیزد و میایستد و از نو جان میگیرد .
 کاوس با چهارعقاب به آسمان پرواز میکند که اوج معرفت را بدست آورد و این

موبدان هستند که این کار کاوس را زشت ساخته اند ، تا راه رسیدن به اوج معرفت را به انسانها ببندند و فقط برار زرتشت که برگزیده خداست باز بگذارند . این انحصاری کردن معرفت به معنای زندگی ، در فرهنگ اصیل ایران نبوده است .

تو مرغ چهار پری تا بر آسمان پزی تو از کجا وره بام و نردبان ز کجا
(نیاز به معراج = نردبام نداری)

چنین بلند چرا می پرد همای ضمیر شنید بانگ صفیری ز ربی الاعلی
به همین علت به عقاب (که در داستان کاوس) پیش میآید ، دالمن میگفته اند . و دالمن ، جانشین واژه « چار بوشیا char+boshyaa » شده است ، که به معنای چهار زهدان است . و پیشوند « دالمن » که دال باشد ، همه معانیش را نگاه داشته است ، چنانکه در کردی دال به معنای خوشه است (خوشه = پوست = آسمان) و دالک به معنای مادر است و دالو به مترسک میگویند که مرغها را میترساند . این زنخدا که دال و متراس نامیده میشود ، و ترساننده مرغان ساخته میشود . پس در اندیشیدن و خیال کردن و روعیا و معرفت بطور کلی ، انسان با چها رپرش که این همانی با چهار خدای ماه داشت و از همان گوهر بود ، به آسمان پرواز میکرد . بینش انسان ، یک پرواز بود . و این اندیشه سپس در تصویر معراج ماند که از همان واژه « ارج » ساخته شده است که مرغ قو swann باشد ، و مرغیست که برای رسیدن به وصال آسمان ، آواز شادی میخواند . بدینسان ، مغز ، فقط در راستای پروردن جان و دفع درد از هرجانی میانیدشد . به همین علت فردوسی شاهنامه را با این گفته آغاز میکند که « بنام خداوند جان و خرد کزین برتر ، اندیشه بر نگردد » . البته ماه نی و نی نواز و جشن ساز است ، و مغز نیز آنچه میانیدشد ، برای ساختن جشن زندگی همگانست . در گزیده ها زاد اسپرم ، سه سپهر فرازین ، ۷- کیوان = موی ۶- اورمزد = پوست ۵- بهرام = رگ است . البته اورمزد را جانشین مشتری یا خرم

ساخته است. بدینسان دیده میشود که کیوان + خرم + بهرام، همان ترکیب (رام + ارتافرورد + بهرام) در تخم انسان و در تخم جهان در هر شبی است. در باره اورمزد میآورد که «... اورمزد و جای او بر پوست است که زیباکننده تنها است». پس خرم، که برابر با پوست است، زیباکننده هرتنی هست. در همین گزیده های زاد اسپرم بخش ۲۲، پاره ۸ میآید که «اورمزد، چهره خویش را به اندازه آسمان بدو بنمود...». از سوی دیگر میدانیم که آسمان برابر با جامه (خرقه = خر + گاه = زهدان خرم) نهاده میشود. اگر دقت شود، چهره که همان صورت و نفش است، این همانی با خرم داده میشود. پوست، همان خوشه است. چنانکه در کردی خوشه، دارای معانی ۱- چرم دباغی شده ۲- سنبله گندم و جو - هسته شیرین ۳- داروی دباغی .. است. به محبوب، خوشه ویس گفته میشود. خوشه ویستی، به معنای محبت و دلدادگی است. خوشیک به معنای زیباست. اکنون از همان گزیده های زاد اسپرم، میدانیم که این ماهست که در درونش، تخم همه زندگان و انسانها را «با چهره های گوناگون، میآراید». به عبارت دیگر این ماهست که، به انسان، صورت میدهد و این صورت را زیبا میسازد و به آن رنگ می بخشد.

مولوی و

ماه نی نوازی که صورتگر و رنگرز است

ماه ، با نواختن نایش

زیبائی را میآفریند

ماه، چهره آرا یا صورتگر و نقاش

و رنگ آمیز جهان میشود

پیدایش انسان صورتگر و نقاش

و رنگ آمیزورامشگر

چون در گوهر انسان نیز، ماه ، هست

ماه ابرمند = فرّخ = خرّم

فرازین بخش « تخمه های خایه دیسه جان »، سیمرغی هستند ، و بخش فرودیشان که زمینی است ، آرمیتی است . این بخش فرازین تخم (ماه گوسپند تخمه ، به معنای ماهیست که دارای تخم همه جانهاست که از اصل قداست جان بر خورداند ، چون همه ، از سیمرغند) ، که همان چهار بخش

ماه را دارد (بهمن + رام + ماه + گوش) همان چهار پر است ، که بلافاصله به ماه ، پرواز و عروج میکند ، و در زهدان هلال ماه ، چهره و صورت و زندگی پیدا میکند ، و پس از یافتن چهره و صورت زیبا ، به زمین فرو می نشیند . همه تخمه های جان ، با چهار پرشان به آسمان و هلال ماه پرواز میکنند و آنجا در زهدان ماه (در کشتی ماه) شکل وجان میگیرند و سپس به زمین فرود میآیند . این گشت همیشگی جانهاست . بدینسان همه جانداران و انسانها ، در زهدان خدا (هلال ماه = رام) چهره می یابند و فرزندان مستقیم خدا هستند . این داستان آفرینش خرمدینان ، بایستی اندکی تغییر داده میشد، تا در الهیات زرتشتی بگنجد . این اهورامزداست که تخم را به ماه میبرد و به ماه میسپارد . از این به بعد ، پرواز انسان به ماه و آسمان (که معراج باشد) تحریم میشود ، و انسان ، مرغی میشود که چهار پرش را مقراض کرده اند . این همانی این چهار خدا در تخم انسان با چهار بالی که او را توانا به پرواز (رفت و آمد) همیشگی میکند ، نفی و طرد میگردد . از این پس ، این همانی یافتن با آسمان و خورشید و ماه و ستارگان ، گناه میشود . با چنین این همانی یافتن با خدایان بود که انسان ، درك سعادت میکرد ، و به بینش گوهر جهان میرسید . با این ترتیب ، اصالت تخم (اصالت انسان در معرفت و در سعادت) ، حذف میگردد . چهار خدا در گوهر انسان ، دیگر بالهای او نیستند . در گزیده های زاد اسپرم بخش سوم ، پاره ۵۰ میآید که پس از مردن گاو یکتا آفریده که همان اصل همه جانها = گوش است ، و هیچگاه هم آفریده هم نشده ! « پس - اورمزد - روشنی و زور را از تخم گاو برگرفت و به ماه برد . روشنی که در تخم گاو بود ، برای نگهداری به ایزد ماه سپرد . آنجا ، آن تخم در روشنی ماه ، پالوده شد و آن را با چهره های بسیار بیاراست و دارای جان کرد . از آنجا در ایرانویج فراز آفرید » . پیدایش تخم ، بخودی خود ، برابر با روشنی و بینش است . اینست که تخم ، نگاه میکند و روشن است ، و طبعا اصل بینش است . مثلا واژه « اریا » که به معنای تخم جو است (جو ، برابر با جِه است

که زرخدا خرم است ، به همین علت ، شاهان در مراسم نوروز ، به سبزه روئیده از جو ، فوق العاده اهمیت میدادند) ، اریونتن به معنای « آموختن » است (یونکر، هزوارش) و معرب این آرپ ، همان عرف است که شناختن شده است ، و ریشه واژه « عرفان » است . یا « اُست = هسته » که تخم است ، استونتن « گردیده است (یونکر، هزوارش) ، به معنای دیدن (بین) venet است . رد پائی که در این عبارت از گزیده های زاد اسپرم مانده است ، آنست که این ماه است که تخم جانداران را صورت زیبا میدهد و در شکل ، متنوع میسازد ، چون چهره آرائی ، هر دو معنا را دارد . اهورامزدا ، سپس به آن افزوده شده است ، و اصالت از ماه ، گرفته شده است . چهار خدایان ماه ، خدایان اصلی بوده اند ، اهورامزدا به تعبیر موبدان زرتشتی . البته اهورامزدا هم در اصطلاح زرخانی ، همان ماه ابردار (= افنا هاون ، مзда = ماه + اهوره = اُوره = ابر ، ماه ابردار ، به معنای يك تخم و يك چکه آبست و هرگاه نخستین تخم با نخستین سرشک ، با هم آمیخت ، جهان از آن میروید) است . ماه ، صورتگر و نقاش جانداران هست . ماه که نای هست ، با بانگ و شیره نایش ، تخم موجودات را میسریشد ، و به آنچه سرشته ، صورت و زیبایی میدهد ، و آنها را رنگ میزند . و از آنجا که همین چهاربخش ماه در گوهر انسان نیز هست ، پس انسان نیز موجودیست که صورتگر و زیباساز و رنگ آمیز است . انسان هم که سرشت خدایان را دارد با خدایان ، آفریننده زیبایی و صورت و رنگ و تنوع در گیتی است . ماه « چهره پرداز و صورتگر » ، اصل زیباییست . و جمشید ، نخستین انسان ، که زاده مستقیم از خرم یا فرخ است (فرخزاد) ، جمشید زیبا = جمشید سریره خوانده میشود . پس مسئله زیبایی و صورت و شکل ، و چشمی که در نگر یستن مینگارد ، و نگاشته ها و نقشهایش را زیبا میسازد ، پدیده های به هم پیوسته هستند . هلال ماه ، تخمه جانداران که به او معراج کرده اند ، صورت زیبا میدهد (سریره) یا بسخنی دیگر ، چهره آنها را میآراید . پس هلال ماه (یا بسخنی دیگر ، رام)

اصل زیبایی (سریره) است و صورتهای زیبا به همه جانداران میدهد .

ماه چهره آرا و زیبایی آفرین و نقاشی که با رنگهایش افسون میکند = سریره

جمشید سریره = جمشید زاده از سریره (= خرم و رام)

سریره = زیبا

خرم و رام = گوهر زیبایی زاده از موسیقی

جمشید = جم + شید = جم زاده از شید (شیت = نای = سیمرخ)

سریره = سه نای = سیمرخ = خرم = فرخ

با این عبارت در گزیده های زاد اسپرم ، یکی از بزرگترین خویشکامیهای « خرم + رام » را که دادن « صورت زیبا = سریره » به جانهاست ، باز می یابیم که داستانهایشان گم شده است . ماه ، با بانگ نای و افشره نایش ، جانها را میسریشد و مانند نقاش به هم می پیوندد ، و تابلوهای زیبایی میکشد ، که همه جانداران و انسانها باشند .

در یشتها دیده میشود که هائوما و جمشید ، هردو ، سریره خوانده میشوند (*Handbuch der Zendsprache*, Justi) و واژه « سریره » ، معمولا به زیبا ترجمه میگردد . بدون شك ، این معنا نشان میدهد که مفهوم « زیبایی » در فرهنگ ایران ، از کجا برخاسته ، ولی سریره در اصل ، تصویر خود سیمرخ = خرم = فرخ است ، و دارای معانی گوناگون نیست که چهره های گوناگون این زرخدا هستند . در برابر نهادن معانی گوناگون سریره ، میتوان بخوبی باز شناخت که مفهوم زیبایی برای این فرهنگ ، چه محتویاتی داشته است . سریره از سونی در واژه نامه به معانی ۱- رنگین کمان ۲- غار کیخسرو ۳- جام کیخسرو ۴- اورنگ و تخت و گاه ۵- تابوت ۶- سریره فلك = بنات النعش ۷- گلوگاه (آنجا که به گردن پیوندد از سر) ضبط

شده است . از سوئی ۸- صویرا که همان سریره هست ، گل بستان افروز است ، و اگر با این پیشدانیها و خوشه معانی « سری + ایر » ، در معنای واژه سریره دقیق بشویم ، می بینیم که ۹- سریره ، به معنای سه نای = سنا ، همچنین به ۱۰- معنای « نسیم » و « باد صبا » نیز هست .

سریره = سه نای = سنا = سیمرغ

واژه « سری » ، که پیشوند سریره (سری + ایره) است و به زیبا ترجمه میگردد (Justi) ، باید همان واژه « سرو » باشد که شاخ میباشد ، و افزار بادی ، مانند نی است ، و غالبا جانشین نی میگردد . و به همین علت در پهلوی به نی نوازی ، نی سرائی گفته میشود ، چون سرود ، اساسا بانگ نی بوده است . و چنانچه در هزوارش (یونکر) میتوان دید ، به گفتن ، اوزیتن گفته میشود (یونکر) که نی نواختن باشد (اوز = هوز = خوز = اوج = نی) ، و بشنیدن هم سرائوتا sraota گفته میشود ، که از همان واژه (سرو = سری) ساخته شده است . از اینگذشته ، به مجرای زهدان ، سرین sraoni = srao + ni گفته میشود است که سپس به کفل ترجمه گردیده است . و سرو + نی ، هردوتا ، نی هستند . البته سریره (سری + ایره) ، نام خود سنا = سیمرغ بوده است ، و درست همان معنا را نیز دارد . چون ایر = هیر ، در کردی به معنای سه است . پس سریره به معنای سه نای = سنا هست . در اینکه از واژه مربوط به نی ، دیوانگی (شادی و مستی و سرخوشی) نیز ساخته شده است ، میتوان دید که در کردی شیت (= چیت = جید) که به معنای سوت است ، به معنای دین = دیوانه نیز هست (شیتخانه = تیمارستان) . همانسان در لری ، سری به معنای دیوانه است . در کردی سه روه = نوحه است (نالیدن و موئیدن نی همانست) . در نائینی ، به ناودان که پیشوندش با نای کار دارد ، سُر sor میگویند . در افغانی به آهنگ ساز را مستقیم ساختن ، سُر کردن میگویند . در کردی سه رو = الهام است ، و سه رو = قافیه شعر است .

سریره = نسیم و باد صبا

سریره مرکب از دو بخش « سر + ایره » است. در کردی، سر، به معنای نسیم است، و نسیم را در کردی، سروه + شنه + شیا نیز میگویند. و در منتهی الارب دیده میشود که ایر، هم به باد صبا، و هم به هر باد گرمی گفته میشود. به پنبه نیز بنا بر منتهی الارب، ایر گفته میشود، و علت هم اینست که سیمرغ (= ایر = هیر)، ابرسیاه و آسمان ابری نیز هست. پس سریره، به همان معنای نسیم و باد صبا ست. شنه در کردی نیز که همان شنا = سنا هست، به نسیم گفته میشود. و واژه نسیم نیز در اصل، همان « نیسی » بوده است، که پسوند « م » به آن افزوده شده است، و در اصل « نیسی = نی + سه = سه نای » است. چنانکه دیده شد، یک معنای سریره = صیرا، گل بستان افروز است که نام دیگرش، باد روج است. این گل، که این همانی با ارتا فرورد = فروردین (بندھشن، بخش نهم) دارد، نامهای دیگر نیز دارد که به ما یاری میدهد بسیاری از نکات گمشده را بیاد آوریم. در واژه نامه بهدینان دیده میشود که بستان افروز، گل عوروس هم خوانده میشود که همان عروس باشد. و میدانیم که زُهره (رام) و ماه، هردو عروس هستند. همچنین در صیدنه ابوریحان دیده میشود که گل بوستان افروز، داح خوانده میشود، که معرب همان « داه » باشد، و نام دیگرش در صیدنه، « فَرّخ » است. پس گل بوستان افروز که گل روز نوزدهم یا فروردین (ارتا فرورد) است، برابر با داه و با فَرّخ نیز هست. فَرّخ، روزیکم ماهست، که همان روز خَرَم میباشد. شناخت این برابریها (فروردین، داه، فَرّخ، خرم) برای باز سازی فرهنگ نخستین ایران بسیار مهمند. چرا این گل، بادروج نیز خوانده میشود؟ اهل فارس، روز نوزدهم را « فروز » میخوانده اند، و اهل خوارزم، همین روز را « روجن » میخوانده اند (آثار الباقیه). و پسوند « بوستان افروز »، همان افروز است، و پسوند « باد روج » همان روجن است. این روز، که روز نوزدهم هر ماهی باشد، هم نه=۹ است که نماد سه تا بودن

است $۳+۳+۳$ ، و هم $۱۰=۵$ است که نماد سه تا یکتائیت $۳+۳+۳+۱$. از این رو مردم به این روز ، گوی باز میگفته اند (برهان قاطع) که در اصل به معنای تخم گسترده و شکفته و باز شده است (که سپس شکل فروهر ، یا سیمرغ گسترده پر ، یا نسر طائر را گرفته است) . در واقع فروردین همان سیمرغ گسترده پر است . این روز یا به عبارت دیگر این خدا ، در میان تخم انسان قرار دارد . به همین علت ، عدد نوزده ، فوق العاده اهمیت داشته است . اگر به دقت نگریسته شود ، دیده میشود که فروردین و رام و بهرام ، این همانی با « باد » دارند . یکی آنکه در بهرام یشت (اوستا) دیده میشود که نخستین شکلی را که بهرام به خود میگیرد ، باد است . و همچنین در رام یشت دیده میشود که رام = اندروای (وُز = وایوز) ، با باد این همانی دارد . و گل فروردین ، بادروج است که بیان این همانی فروردین با باد است . چرا فروردین و رام و بهرام ، با باد اینهمانی دارند ؟ چون باد که تخمش ، « دم » است ، اصل عشق است .

کیست که از دمدمه روح قدس حامله چون مریم آبت نیست
روح القدس که در ایران برابر با شب پره = مرغ عیسی نهاده میشده است ،
همان سیمرغ (= سه نای) است .

« دم » ، تخم باد است . به این علت ، به نفس و هوایی که از بینی به شش میرود ، و از بینی ، بیرون میآید ، دم گفته میشود ، چون واژه بینی ، به معنای « نای » است ، و از این گذشته ، بنا بر تحفه حکیم موعمن ، شش ، پری خوانده میشود . پس این شش = پری = فُزَخ است که « نی = بینی » را مینوازد یا اصل دم = باد میباشد . به همین علت مولوی ، شش را کان یا معدن خنده میداند . چون خَرم = فُزَخ = شاد ، خدای خنده و جشن و بزم است . در لغت نامه در باره دم میآید که باذی که از دهان در نای و شیپور و مانند آن کنند .

بفرمود تا رخس را زین کنند دم اندر دم نای روئین کنند (فردوسی)
خاطر مریمست حامل بکر که دمش از صبا فرستادی (خاقانی)

خاطر مریم و آستین مریم ، همان نای مجرای زهدان است ، و صبا ، همان اندروای = رام است . واژه باد « صبا » ، معرب واژه « سه پا » از اسطوره آفرینش ایرانست . بطور کلی یاد آوری میشود (در فرصت دیگر ، بطور گسترده بررسی خواهد شد) ، باد (= اندروای) پا و موزه دارد (در بندهشن) و به همین علت ، بهرام که نخست با باد ، این همانی پیدا میکند ، پادار (برهان قاطع) خوانده میشود . باد ، پائیسست که اصل رفتن و جنبش است . از این رو نیز بهرام ، اصل جهانگردی و نخستین « سالک » است (بهرام ، در جهان همیشه در جستجوی رام گریزپا یا رمنده است و هر کجا که او را یافت ، باز او را گم میکند) . و این باد است که پس از آنکه سیمرغ ، تخمهای درخت بسیار تخمه را در دریای وروکیش افشاند ، و این تخمه های سیمرغ با قطرهای آب آمیخته شدند ، باد ، آنها را به جنبش و تموج میآورد (عشق میان آب و تخم میآفریند) ، و این تخم با آب آمیخته را به فراز میبرد ، و در جهان میپراکند ، و با یاری تیشتر ، خدای فروریختن باران ، آنرا در سراسر گیتی میافشاند . از این رو باد ، اصل عشق یا آمیزش آب و تخمست ، و خویشکاریش در هرجائی ، همین پیوند دادن آب با تخمست . البته باید در پیش چشم داشت که ماه وابر (ماه ابر مند) که همان اهورامزدا بوده است (اهوره = ابر ، مزدا = ماه) نیز اصل پیکر یابی عشق در آسمانست و باید از این تخمه و آب آسمانی ، همه جهان بروید .

موبدان این داستان را تحریف و مسخ ساخته اند ، ولی داستان بادی که جهان را آبتن میکند ، در شکل « خر سه پا » در بندهشن باقی مانده است . خر ، همان « حَور = خرا » است که پیشوند خَرم (خورم) و فَرخ (خور + نا + هاون) شده است و با الاغ امروزه هیچ ارتباطی ندارد و خر دجال هم همین خداست که زشت ، و اصل دروغ و تباہکاری ساخته شده است . سه پا ، نشان سه تا یکتائیسست . به سیمرغ هم سه انگشته گفته میشود . به هلال ماه هم ، شش انداز گفته میشود (برهان قاطع) که نماد سه جفت پستان (شش

پستان) باشد. این خرسه پا، اصل عشق ورزیست، چون همان باد موج انگیز یا خیزاب آور است (رام در رام یشت میگوید، خیزاب آور نام منست، خیزاب برانگیز نام منست، خیزاب فروریز نام منست، پاره ۴۷) و اساسا نام سیمرغ اشترکاست و اشترک، به معنای موج است (برهان قاطع). موج که نشان نوسان (بادپیچ) و نشان به هم پیچیدن و «جمع فراز و فرود» است، مانند پیچش مار، یا گرد باد (چرخیدن)، نماد عشق است. در بندهشن، بخش نهم پاره ۱۳۶ میآید که «خرسه پای .. در دریای فراخکرد فراز جنبد ... همه آب دریا را به آشفتهگی اندرازد ...». دریا که زریا باشد، اساسا به معنای جایگاه تخم = زر است. هنوز در کردی، زه ری و زه ریا به معنای دریا و زه ریان به معنای کدبانواست. البته «زه ل» که همان زر = تخم است به معنای گیاهیست که در باطلاق روید و باطلاق است. پس دریا = زریا، به معنای نیستان و نیزار بوده است. و در پاره دیگر از بندهشن، دیده میشود که جنبش سر و گردن این خرسه پا در دریا که آب را به جنبش میآورد و بانگ این خرسه پا، همه ماهیان را آبتن میکند. و همین خرسه پا، دارای همان سوفرام (= نای هزار شاخه) هست که بانگش، جهان زندگی را به وجود میآورده است. پس باد، میباید بانگ و نوای همین سور زرین یا سوفرام باشد. از همین ردپاها میتوان دید که این خرسه پا، اصل جنبش آب دریاست که همان باد صبا است. خواه ناخواه، صبا با یدمعرب سه پا باشد. البته این سه پا، یا سه پاد = سه باد، تبدیل به ساباط (بلاش آباد)، و همچنی ساباط یهودیها شده است. سبت نیل Sabathiel که خدای سبت (خدای سه باد که به معنای خدای سه عشقه است) باشد، به شنبه اطلاق میکنند که برابر با کیوان = کدبانو است (مسعود سعد سلمان). و از آنجا که با «نای» در هیزم میدهند، تا آتش بگیرد (ختا در خاطرات مصدق میآید)، به آتش افروز، دمه گفته میشود، و آتش افروز (بنا بربرهان قاطع) نام بهمن (نام ماه یازدهم) و سیمرغ (عنا) است. دم، در اصل همین بانگ نای بوده است. فردوسی به

بانگ نی ، دم میگوید :

از آواز سنج و دم کرنای تو گفتمی بجنبید میدان زجای ، یا
دم نائین روئین و روئینه خم (خم = نای) برآمد دم بوق و آوای کوس
بفرید بر کوس ، چرم هزبر دم نای روئین برآمد به ابر (اسدی)
دم نای برخاست ، چون رستاخیز سنان مرگ آسوده را گفت خیز (اسدی)
به همین علت به انبیب ، « دم بند » گفته میشود که آلت تقطیر مایعات بوده
است (به عرق ، دم ند میگویند)

و دم ، در اصل ، فوت و نفس خشک و خالی نبوده است ، بلکه هم « بانگ
نی » و هم « افشرد نی » بوده است ، به این علت دم ، به معنای خون بکار
برده شده است . همچنین ، دامامه ، به معنای نفیر است . و در بلوچی « دم دم
» جشن است ، و اساسا واژه جشن به معنای « بانگ نی » است . به همین علت
به بینی (بین = نی) دماغ گفته میشود ، چون « دم + اگ = تخم و اصل دم »
است . از اینرو ، خوش دم ، به معنای خوش آواز و خوشنوا و خوشخوان است .

شود به بستان دستان زن و سرود سرای

به عشق برگل خوشبوی بلبل خوشدم (سوزنی)

چون نای اگر گرفته دهان داردم جهان

این دم ، ز راه چشم همانا برآورم (خاقانی)

دم چن که در شوشتری ، کنایه از تعریف کردن و خوش آمد گوئیست ،
پسوندش « چن » ، به معنای « ماه = قمر » است . (لغت نامه) ، و از آنجا که
میدانیم ماه ، نی است ، پس دم چن به معنای نوای نای (بانگ هشتن ،
خواندن به جشن) است . در سانسکریت ، ماه = خدای ماه را ، چندراما
Chandramaa مینامند . و از آنجا که بانگ نی ، آستن میکند ، خاقانی گوید :
هردم مرا به عیسی تازه است حامله زان هردمی ، چو عیسی ، عدرا برآورم
اینکه باد ، با عروس ، رابطه دارد (نام دیگر عروس ، سنه است که همان سننا
میباشد) ، در کردی در همان واژه وه یو باقی مانده است . وه یو ، عروس